irannewspaper.ir

پنجشنبه ۲۹ خرداد ۱۴۰۴ • سال سی‌و یکم • شماره ۸۷۶۷
• اذان ظهر ۱۲/۰۶ • اذان مغرب ۱۹/۴۴ • نیمه شب شرعی ۲۳/۱۲ • اذان صبح فردا ۰۳/۰۲ • طلوع آفتاب فردا ۰۴/۴۹

«ایران» را در صفحه‌های مجازی دنبال کنید

ایران

• **صاحب امتیاز:**
خبرگزاری جمهوری اسلامی

• **مدیر مسئول:**
صادق حسین جابری انصاری

• **سردبیر:**
هادی خسروشاهین

مؤسسه فرهنگی - مطبوعاتی ایران
• **رئیس هیأت مدیره:** صادق حسین جابری انصاری
• **مدیرعامل:** علی متقیان
• **تلفن:** ۸۸۷۶۱۷۲۰ • **نمابر:** ۸۸۷۶۱۲۵۴ • **ارتباط مردمی:** ۸۸۷۶۹۰۷۵ • **امور مشترکین:** ۸۸۷۴۸۸۰۰
• **پیامک:** ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی • **صندوق پستی:** ۵۳۸۸-۱۵۸۷۵
• **نشانی:** تهران خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸ • **توزیع:** نشر گستر امروز • **چاپ:** چاپخانه‌های همشهری
• **سازمان آگهی‌های روزنامه ایران:** دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
• **پذیرش سازمان آگهی‌ها:** ۱۸۷۷ • **انتشارات مؤسسه فرهنگی- مطبوعاتی ایران:** ۸۸۵۰۴۱۱۳

سخن روز

حضرت محمد (ص) فرمودند:
ایمان دو نیمه دارد، نیمی از آن در صبر است، و نیمی از آن در شُکر نهفته است.
(نهج الفصاحه، ۱۰۷۰)

یادداشت

سعید اسلام‌زاده
خبرنگار

درباره ساختمان شیشه‌ای جام‌جم

جنگ روایت‌ها و خاطره‌ها

سوختن خاطرات، لحظه‌ها، برنامه‌ها و نوشته‌ها و کلامی که پشت میکروفن خطاب به مخاطب گفته‌ای... با زبان فارسی. که عاشقانه دوستش داری. با واژه‌هایی که کلنجار رفته‌ای و الان نمی‌دانی که کدام‌یک باید در جای خودش بنشیند. وقتی جای خاطره‌ها به موشکِ پلشتی سوخته، واژه‌های خاطره نیز می‌سوزد و واژه‌های تازه جایش را می‌گیرد؛ واژه‌هایی که روایت‌های تازه‌ای را صورت می‌بندد. جنس روایت‌های امروز. از تلاش برای روایت برتر. بیست سال در استودیوهای زیرزمین ساختمان شیشه‌ای در شبکه‌های رادیویی بنویسی و بگویی و اجرا کنی و مصاحبه کنی با هنرمندان و اهل فکر و فلسفه و فرهنگ و حالا هم ببینی که می‌سوزد و کاری از دستت برنمی‌آید. شیشه‌ای دیگر نمانده و آتش حقد و کینه و جنایت اسرائیل همه را سوزانده... اما چه باک... که روایت‌هایش باقی مانده. او که دشمن است و جنایت، پیشه همیشگی اوست، می‌خواهد که روایت‌ها را به نفع خود بسازد. اما روایتش تیره و تار است و مخدوش است و باورناپذیر است و نمی‌توانی حتی یک واژه‌اش را باور کنی. مگر می‌شود روایت جنایت جنگی را پذیرفت. مگر کشتن خبرنگاران در جنگ جرم نبود؟ حالا چرا این دیوانه می‌کشد و کسی هم ککش نمی‌گزد و این همه سازمان و نهاد بین‌المللی و حافظ صلح می‌آیند و می‌بینند و سرشان را آن‌طرف می‌گیرند که ما چیزی ندیدیم؟ اما روایت‌ها می‌ماند. روایت‌هایی از جنگ و زندگی. روزهای زیادی از تاریخ را می‌توانیم شماره کنیم که جنگ و زندگی چنان در دل هم تنیده‌اند که جدا کردن آنها از هم ممکن نیست. اما داستان جنگ روایت‌ها و راویان راست و دروغ، که در این روزها داغ است. آنها ساختمان شیشه‌ای را زده‌اند تا بخشی از این روایت‌ها را از میدان خارج کنند. حتی اگر هم شده، به طور سمبلیک، چرا که همه می‌دانیم روایت به راوی‌اش زنده است، نه مکان روایت. در میان این همه روایت است که صدای ناکوک و زشت و ناساز رسانه‌های به اصطلاح فارسی‌زبان که داعیه وطن‌پرستی‌شان، گوش فلک را کر می‌کند و قلابی بودنِ بودنشان را ثابت کرده‌اند، می‌خواهند در غیاب این ساختمان بتازند؟ آنچه اهل رسانه به آن در این ساعات پس از سوختن ساختمان شیشه‌ای فکر می‌کنند، این است که ساختمان اهمیت عمرانی دارد و آنچه مهم است آدم‌های این روایت‌ها هستند که می‌توانند به هر طریق فناورانه‌ای حرف و تصویر و کلامشان را به دنیا مخابره کنند. ایجاد تصویری جایگزین برای مخاطبی که عادت کرده به تصاویر کلیشه‌ای از شرق و ایران، کاری سترگ است که در همه این سال‌ها در روایت‌های تصویری و شنیداری از فرهنگ و زندگی امروز ایران باید ارائه شود. امروز همه اهل رسانه می‌دانند که جنگ روایت‌ها، جنگ بزرگی است که سربازان اصلی آن برنامه‌سازان و عوامل فنی و خبرنگاران و روزنامه‌نگاران هستند. این سربازان با سربازان نظامی یک تفاوت عمده دارند؛ تفاوتی که از جنس جنگ و مبارزه برمی‌آید. در جنگ روایت‌ها ابزار ما القایی است و با تکیه بر همین ابزار می‌توانیم به آرامش و صلح دست یابیم، اما امروز از همین ابزار نرم باید به اندازه قدرت یک موشک بهره بگیریم. جنگ روایت‌ها متکی به مکان و جای خاصی نیست که با سوختن ساختمان شیشه‌ای نگرانش باشیم. لحظه‌ای یاد خاطرات می‌افتیم و اما در لحظه دیگر خاطرات تازه‌ای می‌سازیم برای آینده... خاطراتی برای روایت‌های فردا. می‌دانیم که این جنگ شروع شده و هر چه دامنه رسانه‌ها در زندگی انسان‌ها گسترده می‌شود، اهمیت شناخت و جنگ روایت‌ها بیشتر می‌شود.

تصویر ترور در سینمای ایران

گروه فرهنگی- حملات تروریستی اخیر رژیم صهیونیستی به خاک کشورمان و شهادت چند تن از فرماندهان بلندپایه نظامی، بار دیگر یادآور این حقیقت تلخ است که جمهوری اسلامی ایران همچنان در معرض تهدید مستقیم تروریسم دولتی قرار دارد؛ تروریسمی که نه‌تنها هدفش تخریب زیرساخت‌های امنیتی کشور، بلکه ایجاد رعب در دل مردم و تحقیر اراده ملی است. در چنین روزهایی که خبر انفجار در نقاط مختلف، دل میلیون‌ها ایرانی را به درد آورده است، پرسش این است: آیا سینمای ایران، به‌عنوان رسانه‌ای مؤثر و جریان‌ساز، توانسته پاسخی درخور به این وقایع هولناک بدهد؟ سینما می‌تواند آیینه‌ای باشد برای بازتاب دردها، زخم‌ها و رشادت‌های یک ملت؛ می‌تواند مرهمی باشد برای دل داغ‌دیده خانواده‌هایی که عزیزشان را در چنین حملاتی از دست داده‌اند. اما متأسفانه مرور کارنامه سینمای ایران، به‌ویژه در سال‌های اخیر، نشان می‌دهد که این هنر در انعکاس چهره دشمن و ترسیم عمق این جنایات، دچار ضعف، بی‌توجهی یا شاید محافظه‌کاری شده است. در شرایطی که دشمن با جسارت در قلب کشورمان دست به ترور می‌زند، غیبت آثار سینمایی درباره این جنایت‌ها، خود به یک علامت سؤال بزرگ بدل شده است.

وقتی دشمنان این سرزمین بی‌محابا وارد عمل می‌شوند و فرماندهان و نیروهای امنیتی ما را از یک سو، و مردمان بی‌گناه در مناطق مسکونی را از سوی دیگر به شهادت می‌رسانند، جامعه دچار شوک، اندوه و خشم می‌شود. این واکنش طبیعی ملت ما، اگر توسط رسانه‌ها و هنرمندان به درستی بازتاب نیابد، به مرور زمان در بایگانی فراموشی خواهد رفت. وظیفه سینما، فراتر از سرگرم‌سازی یا روایت عاشقانه‌هاست؛ سینما باید در بزنگاه‌های تاریخی، زبان مردم باشد و تصویر روشنی از ظلم و ایستادگی به نمایش بگذارد.

با اینکه در طول دهه‌های اخیر، اتفاقات تلخی از جمله ترور دانشمندان هسته‌ای، انفجارهای تروریستی در مناطق مرزی، و ترور فرماندهان نظامی توسط رژیم صهیونیستی و گروهک‌های وابسته رخ داده است، اما تعداد آثاری که در سینما به این مسائل پرداخته‌اند، همچنان انگشت‌شمار است. برخی معتقدند دلایل این کم‌کاری، محدودیت‌های تولید و و در مواردی ممیزی است؛ برخی دیگر مشکلات اقتصادی سینمای ایران را مقصر می‌دانند. اما در کشوری که نهادهایی مانند بنیاد سینمایی فارابی، اوج و حوزه هنری با بودجه‌های دولتی فعالیت می‌کنند، این سؤال پیش می‌آید که چرا تولید فیلم‌هایی با مضمون ترور فرماندهان نظامی یا جنایات اسرائیل، در اولویت تولید نبوده است. نقدی که وارد است این که در یک دهه گذشته، سینمای ایران از بحران‌های ملی عقب نمی‌ماند و نقشی فعال و پیشرو در این زمینه ایفا می‌کرد. با این همه در این گزارش تلاش کرده‌ایم تا فیلم‌هایی که به این موضوعات پرداخته‌اند را بررسی کنیم.

> با اینکه در طول دهه‌های اخیر، اتفاقات تلخی از جمله ترور دانشمندان هسته‌ای، انفجارهای تروریستی در مناطق مرزی، و ترور فرماندهان نظامی توسط رژیم صهیونیستی و گروهک‌های وابسته رخ داده است، اما تعداد آثاری که در سینما به این مسائل پرداخته‌اند، همچنان انگشت‌شمار است

ماجرای نیمروز ۱ و ۲ - ساخته محمدحسین مهدویان

دو فیلمی که به ترورهای دهه شصت و خیانت گروهک منافقین می‌پردازند. «ماجرای نیمروز» در بازنمایی چهره تروریسم سازمان‌یافته در ایران، تصویری مستندگونه و مهیج ارائه می‌دهد. قسمت دوم، با تمرکز بر عملیات مرصاد، خیانت گروهک مجاهدین خلق در پایان جنگ را به شکلی مؤثر روایت می‌کند.

روز صفر - کارگردان: سعید ملکان

روایتی از دستگیری عبدالمالک ریگی، سرکرده گروه تروریستی جندالله. فیلم با تلفیق درام و روایت‌های امنیتی، از معدود نمونه‌هایی است که تلاش نهادهای امنیتی در خنثی‌سازی عملیات انتحاری را به تصویر می‌کشد. بازی امیر جدیدی به‌عنوان مأمور اطلاعاتی، وجهی انسانی به داستان بخشیده است.

شبی که ماه کامل شد - کارگردان: نرگس آبیار

بر اساس داستان واقعی عبدالحمید ریگی و همسرش فائزه، این فیلم با نمایش چهره‌ای تاریک از تروریسم خانوادگی، زوایای پنهان فریب و خشونت گروه‌های افراطی را نشان می‌دهد. اگرچه بیشتر حوادث در خاک پاکستان و افغانستان رخ می‌دهند، اما پیوند احساسی فیلم با مخاطب ایرانی، آن را به یک اثر قابل توجه بدل کرده است.

بادیگارد - کارگردان: ابراهیم حاتمی‌کیا

اثری که از منظر شخصی یک محافظ به موضوع امنیت می‌پردازد. فیلم در لایه‌های زیرین خود، به تهدیدهای تروریستی علیه مقامات ایرانی و مسئولیت فردی نیروهای امنیتی اشاره دارد و اگرچه نامی از دشمنان خارجی نمی‌برد، اما هشدارهای واضحی در دل خود دارد.

هناس - کارگردان: حسین دارابی

شاید تنها فیلمی باشد که مستقیماً به ترور دانشمند هسته‌ای، داریوش رضایی‌نژاد، توسط عوامل موساد می‌پردازد. فیلم از زاویه دید همسر شهید، یک روایت انسانی و عاشقانه را با ترس و تهدیدهای امنیتی پیوند می‌زند. تأثیر این فیلم بیشتر در لایه‌های عاطفی‌اش نهفته است.

سخن پایانی

سینما می‌تواند بازوی فرهنگی در جنگ روایت‌ها باشد؛ به‌ویژه در زمانی که دشمن، روایت خود را با قدرت رسانه‌ای منتشر می‌کند. وقتی قهرمانان واقعی ما، یکی پس از دیگری در مقابل گلوله دشمنان جان می‌دهند، وظیفه سینماست که خاطره آن‌ها را زنده نگه دارد. در غیر این صورت، تاریخ تنها از زبان دشمن نوشته خواهد شد. اکنون که بار دیگر خاک ایران شاهد تروریسم دولتی بوده، زمان آن رسیده است که سینمای ایران از لاک محافظه‌کاری بیرون آمده و با جسارت، به روایت این جنایت‌ها و بزرگداشت شهدای وطن بپردازد.

ادبیات مقاومت

غیظ بعثی‌ها از برونسی

خاک‌های نرم کوشک روایت‌هایی از زندگی و فعالیت‌های شهید عبدالحسین برونسی است

خاطرات مقاومت

مهرداد دیلمی
روزنامه‌نگار

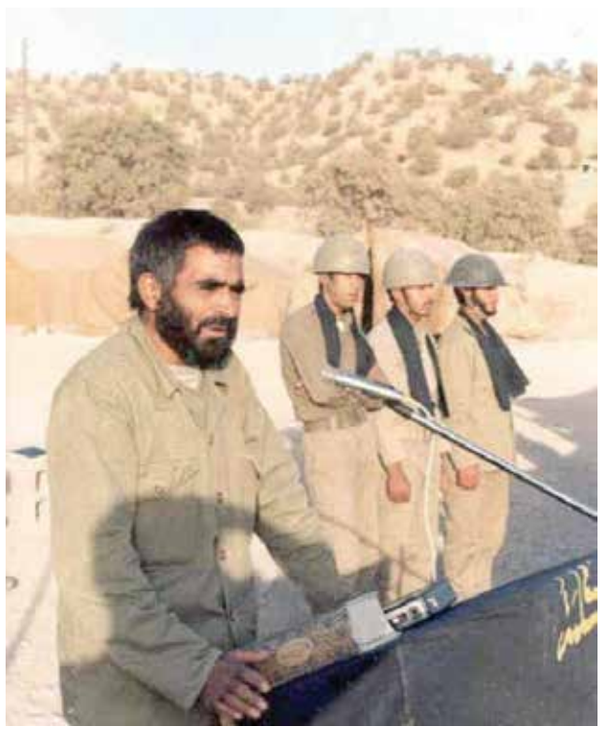

چند روز قبل از عملیات «بدر»، عبدالحسین برونسی بارها به مناسبت‌های مختلف از شهادتش در این عملیات خبر می‌دهد. گاهی آن قدر مطمئن حرف می‌زند که می‌گوید: ««اگر من در این عملیات شهید نشدم، در مسلمانی‌ام شک کنید!» و از آن بالاتر اینکه به بعضی‌ها، از تاریخ و محل شهادتش نیز خبر می‌دهد که چند روز بعد، همان‌طور می‌شود.

«خاک‌های نرم کوشک» نوشته سعید عاکف که به خاطراتی درباره شهید عبدالحسین برونسی، فرمانده تیپ ۱۸ جوادالائمه اختصاص دارد، به عنوان پرتیراژترین کتاب دفاع مقدس شناخته می‌شود و از مرز دویستمین تجدید چاپ و تیراژ ۶۰۰ هزار نسخه عبور کرده و علاوه بر موفقیت چشمگیر در ایران، با استقبال مخاطبان خارجی نیز مواجه شده و تاکنون به زبان‌های اردو، انگلیسی و عربی ترجمه شده است. این خاطرات گیرا و خیره‌کننده به نقل از خانواده شهید و هم‌رزمانش گردآوری و تدوین شده و در آن ۷۰ روایت کوتاه و خواندنی از ابعاد شخصیتی و زندگانی این فرمانده نقل شده است. سعید عاکف، نویسنده این کتاب، کتاب‌های «رقص در دل آتش»، مجموعه چند جلدی «ساکنان ملک اعظم» و «مسافر ملکوت»، «گمشده مزار شریف»، «حکایت زمستان» و «هاجر در انتظار» را هم نوشته است.

بنایی که فرمانده شد

عبدالحسین برونسی نه پست و مقام بالایی داشت و نه از تحصیلات عالیه برخوردار بود اما اخلاص عمل و تقوایی که سرلوحه زندگی‌اش قرار داده بود سبب شد تا در میدان جهاد به فرمانده‌ای دلاور و حماسه‌آفرین تبدیل شود. سوم شهریور ۱۳۲۱ در روستای گلبوی کدکن تربت حیدریه به دنیا آمد و تا سال چهارم ابتدایی درس خواند؛ چون فضای درس و تحصیل را نامناسب می‌دانست سال ۱۳۴۱ به خدمت زیر پرچم احضار شد که به جرم پایبندی به اعتقادات اصیل دینی از همان ابتدا مورد اهانت و آزار افسران و نظامیان قرار گرفت.

سال ۱۳۴۷ با معصومه سبک‌خیز ازدواج کرد و در زمانی که پهلوی دوم اصلاحات ارضی را اجرا کرد، راهی مشهد شد و به شغل بنایی رو آورد. در کنار کار، مشغول خواندن دروس حوزه شد و به دلیل مبارزات ضدطاغوتی بارها به زندان افتاد و شکنجه‌های سخت را تحمل کرد. پس از پیروزی انقلاب، لباس سبز سپاه را پوشید و با شروع جنگ تحمیلی از همان روزهای اول به جبهه رفت و تا نقطه پروازش در عملیات بدر، مسئولیت‌هایی چون فرماندهی تیپ ۱۸ جوادالائمه و فرماندهی گردان عبدالله را داشت. بیشتر روایت‌های کتاب «خاک‌های نرم کوشک» از زبان همسر شهید (معصومه سبک‌خیز) است. او می‌گوید چه فراز و نشیب‌هایی را در زندگی مشترک خود پشت سر گذاشته؛ از مشکلات زندگی و خانه قدیمی در کوی طلاب تا مبارزات قبل از انقلاب و شکنجه‌های زندان که حتی ساواک حریفش نمی‌شد تا از او حرف بکشد و یک بار دندان‌هایش را شکسته بودند. خاطرات حسن، پسر ۱۲ ساله شهید برونسی هم خواندنی است که یک‌بار همراه پدر عازم جبهه شد و پدرش از او خواست تا قرآن را یاد بگیرد.

معصومه سبک‌خیز که روزهای ابتدای زمستان سال گذشته درگذشت، نقل کرده: «عبدالحسین نزدیک دو ماه توی سبزی‌فروشی مشغول بود. بعضی وقت‌ها که حرف از کارش می‌شد، می‌فهمیدم دل خوشی ندارد. یک روز آمد، گفت: «این کار برام خیلی سنگینه. من از تقسیم اراضی فرار کردم که گرفتار مال حروم نشم ولی اینجا هم انگار کمی از دِه نداره...» و ادامه داد: «از فردا دیگه نمی‌رم»؛ گفتم: «اگه نخوای بری اونجا چه کار می‌کنی؟» گفت: «ناراحت نباش. خدا کریمه.» فردا صبح باز رفت دنبال کار. ظهر که آمد، گفت: «توی یک لبنیاتی کار پیدا کردم، از سبزی فروشی بهتره. روزی ۱۰ تومن می‌ده.» ۱۰، ۱۵ روزی رفت لبنیاتی.

یک روز بعد از ظهر، زودتر از وقتی که باید می‌آمد، پیداش شد. خواستم دلیلش رو را بپرسم که چشمم افتاد به وسایل توی دستش؛ یک بیل و یک کلنگ! پرسیدم: «اینا رو برای چی گرفتی؟» گفت: «به یاری خدا و چهارده معصوم(ع) می‌خوام از فردا صبح بلند شم و برم سر گذر.» همسرش نقل می‌کند گاهی که عبدالحسین به زندان می‌افتاد، ساواک به او پیغام می‌داد که برونسی را اعدام کردند و جنازه‌اش را هم دیگر نمی‌بینند و بعد از اینکه انقلاب به پیروزی رسید از زندان آزاد می‌شود.

گریه روی خاک نرم

سیدکاظم حسینی‌فر از همرزمان شهید برونسی هم در یکی از خاطراتش می‌گوید: «وقتی شروع به تعریف ماجرا کرد، خیره صورت نورانی‌اش شده بودم. حال و هوایش آدم را یاد آسمان و یاد بهشت می‌انداخت.

می‌شد معنی از خود بی‌خود شدن را فهمید.» با لحن غمناکی گفت: موقعی که عملیات لو رفت و توی آن شرایط گیر افتادیم، حسابی قطع امید کردم. شما هم که گفتی برگردیم، ناامیدی‌ام بیشتر شد و واقعاً عقلم به جایی نرسید. مثل همیشه تنها راه امیدی که باقی مونده بود، توسل به واسطه‌های فیض الهی بود. توی همون حال و هوا، صورتم رو گذاشتم روی خاک‌های نرم اون منطقه و متوسل شدم به وجود مقدس خانم، حضرت فاطمه زهرا(س). چشم‌هام رو بستم و چند دقیقه‌ای با حضرت راز و نیاز کردم. حقیقتاً حال خودم رو نمی‌فهمیدم. حس می‌کردم که اشک‌هام تند و تند دارند می‌ریزند. با تمام وجود می‌خواستم که راهی پیش پای ما بگذارند و از این مخمصه و مخمصه‌های بعدی که در نتیجه شکست در این عملیات دامن‌مان را می‌گرفت، نجات‌مان بدهند. در همان اوضاع یک دفعه صدای خانمی به گوشم رسید؛ صدایی ملکوتی که هزار جان تازه به آدم می‌بخشید. به من فرمودند: فرمانده! این طور وقت‌ها که به ما متوسل می‌شوید، ما هم از شما دستگیری می‌کنیم؛ ناراحت نباش. لرز عجیبی توی صدای عبدالحسین افتاده بود. چشم‌هاش باز پر از اشک شد. ادامه داد: چیزهایی رو که دیشب به تو گفتم که برو سمت راست و برو کجا، همه‌اش از طرف همان خانم بود. بعد من با التماس گفتم یا فاطمه زهرا! اگر شما هستید، پس چرا خودتان را نشان نمی‌دهید؟ فرمودند الان وقت این حرف‌ها نیست؛ واجب‌تر این است که بروی وظیفه‌ات را انجام بدهی. عبدالحسین نتوانست جلو خودش را بگیرد. با صدای بلندی زد زیر گریه. بعد که آرام شد، آهی از ته‌دل کشید و گفت: «اگر اون لحظه زمین رو نگاه می‌کردی، خاک‌های نرم زیر صورتم گل شده بود، از شدت گریه‌ای که کرده بودم.»

> «خاک‌های نرم کوشک» نوشته سعید عاکف که به خاطراتی درباره شهید عبدالحسین برونسی، فرمانده تیپ ۱۸ جواد الائمه اختصاص دارد، به عنوان پرتیراژترین کتاب دفاع مقدس شناخته می‌شود و از مرز دویستمین تجدید چاپ و تیراژ ششصد هزار نسخه عبور کرده است

برونسی یا بروسلی

عبدالحسین برونسی در یکی از عملیات‌ها اولین نفری بود که روی ارتفاعات کله‌قندی پا گذاشت و سرهنگ جاسم، داماد و پسرخاله صدام را اسیر کرد و کلتش را از او گرفت که این کلت را تا زمان شهادت پیش خود نگه داشت و گاهی به شوخی می‌گفت «این یادگاری داماد صدامه». عراق برای سر عبدالحسین جایزه گذاشته بود و از او به اسم بروسلی یاد می‌کرد. مجید اخوان از همرزمان شهید برونسی در گردان عبدالله با ذکر خاطره‌ای در این زمینه می‌گوید: ««اسم برونسی، هم پیش خودی‌ها معروف بود، هم پیش دشمن. بارها تو رادیو عراق اسمش را با غیظ می‌آوردند و کلی ناسزا می‌گفتند. برای سرش هم، مثل سر شهید کاوه، جایزه گذاشته بودند. تو یکی از عملیات‌ها، چهار، پنج تا شهید و زخمی از گردان عبدالله افتادند دست دشمن. شب با خود حاجی نشستیم پای رادیو عراق. همان اول اخبارش، گوینده با آب و تاب گفت: «تیپ عبدالله به فرماندهی بروسلی تارومار شد.» - برای گفتن بروسلی، دو تا احتمال می‌دادیم: دشمن یا تلفظ صحیحش را نمی‌دانست، یا اینکه گمان می‌کرد آن مرد والامقام هم مثل قهرمانان و هنرپیشه‌های فیلم‌هاست! - تا این را شنیدیم، دوتایی با هم زدیم زیر خنده. دنباله وراجی‌شان، از کشتن بروسلی گفتند و دروغ‌های شاخ‌دار دیگر.»

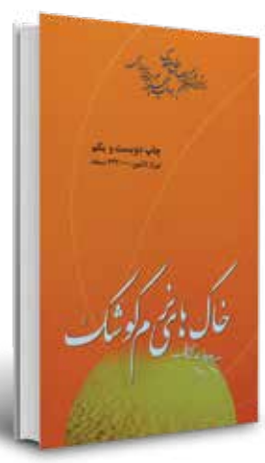

خاک‌های نرم کوشک
• **نویسنده:** سعید عاکف
• **انتشارات:** ملک اعظم
• **تعداد صفحات:** ۲۱۶ صفحه
• **قیمت:** ۱۷۰ هزار تومان

نظر رهبر معظم انقلاب درباره خاک‌های نرم کوشک

الان چند سالی است که کتاب‌هایی درباره سرداران و فرماندهان جنگ باب شده و می‌نویسند و بنده هم مشتری این کتاب‌هایم و می‌خوانم. با اینکه بعضی از اینها را من خودم از نزدیک می‌شناختم و آنچه را هم که نوشته، روایت‌های صادقانه است- این هم حالا آدم می‌تواند کم و بیش تشخیص دهد که کدام مبالغه‌آمیز است و کدام صادقانه است- بسیار تکان‌دهنده است. آدم می‌بیند این شخصیت‌های برجسته، حتی در لباس یک کارگر به میدان جنگ آمده‌اند؛ این اوستا عبدالحسین بُرُنسی، یک جوان مشهدی بنّا که قبل از انقلاب یک بنا بود و با بنده هم مرتبط بود، شرح حالش را نوشته‌اند و من توصیه می‌کنم و واقعاً دوست می‌دارم شماها بخوانید. من می‌ترسم این کتاب‌ها اصلاً دست شماها نرسد. اسم این کتاب «خاک‌های نرم کوشک» است؛ قشنگ هم نوشته شده. ایشان اول جنگ وارد میدان نبرد شده بود و بنده هم هیچ خبری نداشتم. بعد از شهادتش، بعضی از دوستان ما که به مجموعه‌های دانشگاهی و بسیج رفته بودند و با این جوان بی‌سواد- بی‌سواد به معنای مصطلح؛ البته سه، چهار سالی درس طلبگی خوانده بوده، مختصری هم مقدمات و ابتدایی و اینها را هم خوانده بوده- صحبت کرده بودند، می‌گفتند آن‌چنان برای اینها صحبت می‌کرده و حرف می‌زده که دل‌های همه اینها را در مشت می‌گرفته. به‌خاطر همین که گفتم؛ یک معرفت درونی را، یک ادراک را، یک احساس صادقانه را و یک فهم از عالم وجود را منعکس می‌کرده؛ بعد هم بعد از شجاعت‌های بسیار و حضور در میدان‌های دشوار، به شهادت می‌رسد؛ که حالا کاری به جزئیات آن ندارم. این زیبایی‌هایی که آدم در زندگی یک چنین آدمی یا شهید همت و شهید خرازی می‌تواند پیدا کند و یا این‌هایی که حالا هستند، نظیرش را شما کجا می‌توانید پیدا کنید؟ کجا می‌شود پیدا کرد؟

در جمع فیلمسازان و کارگردانان سینما و تلویزیون- ۱۳۸۵/۳/۲۶